

# نگاهی به سیاست آموزشی رژیم

## در آستانه گشایش مدارس

فرهنگی نیز همچون سایر زمینه‌ها تداوم نیافته و جهت نگیرد، پس از طی مرحله‌ی بحرانی و فروکش کردن شرایط انقلابی به بیراهه می‌رود و بار دیگر به فرهنگ سرمایه‌داری و نظم کهن در درون خود اجازه‌ی رشد میدهد زیرا فقدان تلاش آگاهانه در جهت حفظ و گسترش دستاوردهای انقلاب موجب استقرار عادات کهن در تمام زمینه‌های تولیدی آموزشی و غیره (گرچه با تغییرات ظاهری) میشود.

در جریان انقلاب سیاسی سال ۵۷ شاهد تبلور و شکوفایی حرکت توده‌ای و نوآوری‌های خاص در آن مقطع زمانی بودیم. خواست مشارکت توده‌ها در اداره‌ی امور در تمام زمینه‌ها و استقبال از تشکیل شوراهای در آن شرایط ویژه از جمله این دستاوردها بود. اما هیات حاکمه بمشابه‌ی ترمزی بر حرکت توده‌ها سریعاً اقدام به سرکوب اساسی‌ترین خواست کارگران و زحمتکشان یعنی مشارکت در اداره‌ی امور واحدهای تولیدی و آموزشی و غیره کرد. هیات حاکمه از استبداد نسبت به مسائل آموزش و پرورش حساسیت بخرج میداد زیرا بدرستی تشخیص داده بود که یکی از مراکز انفجاری آینده همین مدارس خواهند بود. وجود ۸/۶ میلیون دانش‌آموز در شرایط بحران زده‌ی ایران و تامین نیازمندیهای فنی و تربیتی آنها بخودی خود مشکل عظیمی برای رژیم بود چه رسد به اینکه مراکز آموزشی نیز بدلیل موقعیت خود، در دوران قیام و شرایط فعلی اشان بیکی از کانونهای مبارزه‌ی طبقاتی تبدیل شوند. بدون شک رژیم تمام کوششهای خود را بکار بست که از این اتفاق جلوگیری کند. اما در عمل در سال گذشته در این زمینه چندان موفق نبود گرچه در همان زمان نیز برخی اخراج‌ها بویژه در مورد کسانی که پرونده‌ی مبارزه با رژیم شاه را داشتند صورت گرفت، و با کشتار خلق‌های کرد و ترکمن تعدادی از معلمین و دانش‌آموزان رزمنده را نیز از پای در آورد. ولی هیات حاکمه در مقابل حرکت‌های دانش‌آموزی در مدارس و پیشرفت چشمگیر مبارزات سیاسی آنها که همگام با تلاش معلمان مترقی و آگاه صورت میگرفت دست بعقب نشینی، تا مقطع حوادث دانشگاهها در خرداد ماه، زد. واضح است که برنامه‌ی سال تحصیلی آینده در ذهنیت عقب مانده و کوچک سردمداران رژیم در حال شکل گرفتن است. برای تحقق اهدافی که هیات حاکمه در نظر داشت اقدامات همه جانبه و متعددی باید صورت میگرفت. طبعاً با قدرت گرفتن جناح خسرده بورژوازی در هیات حاکمه ابتکار عمل بدست نهادهای متعلق باین قشر اجتماعی افتاد. از ابتدای تابستان جهاد سازندگی و انجمنهای اسلامی و مراکز فرهنگی سپاه پاسداران

با نزدیک شدن سال تحصیلی وزارت آموزش و پرورش جمهوری اسلامی به شتاب ارتجاعی خود در جهت باطل‌ساز پاکسازی این وزارتخانه از عناصر "منحرف" افزوده است. در هفته‌های اخیر معلمان مترقی بیشتری اخراج و یا مجبور به استعفا شدند. البته وزارت آموزش و پرورش به اخراج معلمان مترقی اکتفا نکرده و با گرفتن تعهد از اولیای دانش‌آموزان بهنگام ثبت نام، و برخی اقدامات دیگر تلاش مذبحانه‌ای میکند که قدرت خود را در مراکز آموزشی تثبیت کند. از آنجا که این تغییرات بنام "انقلاب فرهنگی" و بدنبال حمله به دانشگاه در خرداد ماه اخیر رخ میدهد و این امکان هست که توده‌های زحمتکش ما بخاطر رنجی که از تبعیض طبقاتی در زمینه‌ی آموزش و پرورش احساس میکنند، فریب این اقدامات دولت را بخورند، بنابراین ابتدا مفهوم انقلاب فرهنگی را بمنظور افشای جنبه‌ی عوام‌فریبانه‌ی اقدامات جمهوری اسلامی بیان خواهیم کرد.

بر خلاف تصور هیات حاکمه که در پس شعار انقلاب فرهنگی و پاکسازی وزارتخانه‌ها، پرورش نیروهای مترقی و تحمیل فرهنگ ارتجاعی و ضد علمی دوران ما قبل سرمایه‌داری را برنامهریزی میکند، مفهومی که از فرهنگ بطور کلی استنباط میشود، در واقع آن پدیده‌ای است که جوانب مختلف روبنایی اعم از اخلاقیات، سنن، مذهب، نظام آموزشی و... را دربر میگیرد. این مجموعه بشکلی ارگانیک در جهت قدرت‌گیری و استحکام طبقه‌ی حاکم جریان می‌یابد و خود توجیه‌کننده و حافظ روابط تولیدی مسلط در جامعه میگردد. مهمتر آنکه فرهنگ مسلط بر جامعه در ذهن اکثریت توده‌ها جاودانه تلقی میشود و بدین ترتیب دست طبقه‌ی حاکم را در استثمار هر چه بیشتر زحمتکشان باز میگذارد. طبقه‌ی حاکم از طریق ارگانهای تبلیغاتی خود و با استفاده از ناآگاهی توده‌ها فرهنگ خاص خود را در تمام زمینه‌ها در جامعه رواج میدهد. بدون شک نظریه‌پردازان نظام سرمایه‌داری نیز از این امر مسلم تاریخی که "فرهنگ حاکم بر جامعه فرهنگ طبقات حاکم است" غافل نبوده و بطور سیستماتیک با تدوین برنامه‌های آموزشی مورد نیاز سرمایه‌داران و به اجرا در آوردن آنها، در تداوم بخشیدن باین ناآگاهی مشارکت مستقیم دارند.

اما از سوی دیگر هنگامیکه جنبشهای اجتماعی به یکبارگی موجودیت نظام حاکم را مورد سؤال قرار داده و از بطن خود توده‌های رزمنده را بشکرت فعال و مستقیم در تمام امور جامعه (در عرصه‌ی سیاسی، سازماندهی تولید، سازماندهی مبارزه) میکشاند، شعور جامعه بطور کلی دچار دگرگونی میشود. ولی چنانچه این حرکت ناگهانی توده‌ها در عرصه‌ی

برای تحقق آرمانهای واقعی زحمتکشان، انقلابی دگر باید

ابتکار عمل را در مورد استخدام و معرفی نورچشمیهای خود برای ادامهی کلاسهای تابستانی تقویتی سوادآموزی در دست گرفتند. جناب رجایی وزیر سابق آموزش و پرورش و نخست وزیر کنونی میگوید:

"من مخالفین سیاسی خود را بعمل دعوت کس کرده و میکنم و از آنها میخواهم که کمتر انتقاد کنند و آنگاه معتقدند ما کمتر به مردم خدمت میکنیم بیایند و امکاناتشان را در خدمت مردم قرار دهند." (انقلاب اسلامی، ۵۹/۵/۲۸)

اما ایشان حتما مطلع هستند که برای تدریس در کلاسهای تقویتی و سوادآموزی که در ظاهر از سوی آموزش و پرورش اما در اصل توسط نظریه پردازان "انقلاب فرهنگی" سازمان یافته باید از هفت خوان "اسلام" گذشت تا اجازهی تماس با دانش آموزان و سوادآموزان را یافت. گذشتن از این خوانها تنها مختص به کارهای داوطلبانه نیست. از همان ابتدای تابستان طی بخشنامه های مختلف از افرادی که تازه به استخدام آموزش و پرورش درآمده بودند خواسته شد که برای مصاحبه (!) بمراکز مربوطه مراجعه کنند حتی افرادی که از سوی ادارات نواحی آموزش و پرورش برای استخدام معرفی میشدند میبایستی ناآشناهی انجمن اسلامی مدرسه، کمیته ی پاکسازی ادارات نواحی آموزش و پرورش و انواع و اقسام سفارشهای دیگر را با خود همراه میبردند. در مقابل افراد یاد شده پرسشنامه های گذاشته میشد که دقیقاً بدون کم و کاست تفتیش عقاید قرون وسطایی را در ذهن نداعی میکرد، پرسشهایی از قبیل:

- نظرتان را در مورد گروه های چپی بنویسید.

- در مورد معاهدین چه فکر میکنید؟ آیا التقاتلی نیستند؟

- اقتصاد توحیدی باید بر چه پایه های استوار باشد؟

- فکر میکنید نوار دکتر آیت واقعبت داشته باشد؟... و غیره

طبیعی است که طفره رفتن از پاسخ بیکی دو سؤال محتمل است ولی مجموعه ای این سئوالها باضافه ی مصاحبه های شفاهی بعلاوه معرفیهای مذکور بالاخره تا حدود زیادی روشن میسازد طرف "قابل اطمینان" است یا نه؟ بویژه آنکه بهانه های استخدام این عده نه رفع کمبود معلمان در رشته های فنی بلکه ترویج ایدئولوژی اسلامی و جلوگیری از "انحراف" دانش آموزان است! البته بقول مسئولان آموزش و پرورش "برای تغییر بنیادی مسائل تعلیم و تربیت معلمان دوره های آموزشی و یا سمینارهای تزکیه و بازآموزی انقلاب فرهنگی" نیز در عرض تابستان گذاشته شد. بدون شک این دوره ها نه در خدمت بازآموزی و نوکردن روشهای تدریس بلکه با توجه به برنامه های ارائه شده در جهت مسخ کردن معلمان تشکیل میشود. این دوره ها عمدتاً با همکاری مرکز فرهنگی سپاه پاسداران برگزار شد. گفتنی است که بیسن اداره های آموزش و پرورش در نواحی جنوبی شهر و کمیته ها و مرکز سپاه پاسداران ارتباط بسیار نزدیکی برقرار است که بطور قطع از این ارتباط برای شناسایی دانش آموزان و معلمان فعال سیاسی استفاده میشود.

رژیم جمهوری اسلامی که سخت در مدد تشبیت خود است

دست به هر اقدام سنجیده و سنجیده ای میزند تا پایه های حکومتی خود را تحکیم بخشد چنانکه در زمینه ی آموزش و پرورش نیز اعلام کرده است که قصد دارد مدارس را دو سره کند، دوره ی شبانه ی هنرستانها را منحل کند، پوشیدن لباس متحدالشکل برای معلمین زن را اجباری کند، از تدریس معلمین زن در دبستانهای پسرانه و معلمین مرد در دبیرستانها - نهی دخترانه جلوگیری بعمل آورد، بدون تغییر کتابهای درسی نظام آموزشی را تغییر دهد، "بخاطر اینکه وحدت بین جوانان از بین برده نشود در راهروهای مدارس از چسباندن پوستر جلوگیری کند" (بخشنامه ی آموزش و پرورش ۱۳۵۸/۱۰/۶)، و در نهایت قصد دارد به بهانه ی "انقلاب فرهنگی" شتت و بی برنامه گی خود را در اقتصاد به حیطة فرهنگی نیز منتقل کند سه توده های زحمتکش و کارگران را کاملاً عاصی کرده و آنها را به طغیان بکشانند!

فرزندان زحمتکشان و کارگران بخوبی میدانند که قصد از دوسره کردن مدارس در حالیکه کمبود ۵۰ هزار معلم بخوبی احساس میشود، و با انحلال دوره ی شبانه ی هنرستانها از ابداعات رژیم جمهوری اسلامی برای حل بحران بیکیاری و "افزایش درآمد دولت" است چرا که بدین ترتیب این فرزندان از امکانات شغلی و تامین مخارج خانوادگی خود محروم میشوند. طبیعتاً جای خالی آنها توسط دیگران پر شده و یا بنحو دیگری جبران میشود. اما آنچه که نصیب خانواده های زحمتکش میشود جز "درد و رنج و فقر" نخواهد بود.

رژیم جمهوری اسلامی بدون برنامه ریزی و بدون در نظر گرفتن امکانات خود مصمم است ترکیب مدارس را بکلی بهم ریخته و طبق ضوابطی که بر پایه ی ندانم کاری (!) استوار است از دانش آموزان بر حسب منطقه ی سکونت ثبت نام بعمل آورد. با توجه به ناخوانایی تعداد مدارس با افزایش جمعیت بویژه در جنوب شهر تهران نمیتوان تنها به مدارس محلی برای بهبود کیفیت آموزش این مناطق اکتفا کرد چه رسد به اینکه تنها راه حل را در تغییر ترکیب دانش آموزان دید. باید گفت علت اصلی این تغییرات نه ارتقای شرایط آموزش زحمتکشان بلکه در اساس قطع ارتباط دانش آموزان با یکدیگر در آغاز سال تحصیلی است تا نتوانند تاکتیکهای مبارزاتی خود را سریعاً و همسو بکار ببندند. رژیم میدانند ارتباط دانش آموزان از این رهگذر دچار خلل شده و مدت زمانی برای پا گرفتن حرکت های ویسئله ی دانش آموزان طول میکشد. این مدت زمان خود به رژیم فرصت وارد آوردن ضربات بیشتری را میدهد. در ضمن رژیم جمهوری اسلامی با گرفتن تعهد از اولیای دانش آموزان که همراه با قول و وعده ی اعمال کنترل شدید بر دانش آموزان در مدارس است (با خود نشریه، اعلامیه، و اوراق ضالسه ی دیگر! بمدرسه نیاورید، تبلیغ نظرات سیاسی خود را نکنند، هرگونه فعالیت فوق برنامه ی خود را زیر نظر معلم پرورشی - بخوانید نماینده ی سپاه پاسداران یا حزب جمهوری اسلامی- انجام دهند باضافه ی اخراج معلمین مترقی و آگاه در واقع قصد برقراری جو اختناق و سرکوب در جامعه را دارد. درحالی که او جگیری و سابقه ی مبارزاتی دانش آموزان و معلمان مبارز

## نگاهی به سیاست...

در عرض سال گذشته نوید شکست برنامه‌های رژیم جمهوری اسلامی را با خود به همراه دارد.

سردمداران رژیم جمهوری اسلامی و توده‌های زحمتکش نیز میدانند که در جایی که داشتن فرهنگ و استفاده از امکانات آموزشی یک امتیاز محسوب میشود، در جایی که حتی با هوشترین و شایسته‌ترین کودکان طبقه‌ی کارگر و توده‌های زحمتکش راه بمدارس مجهز ندارند، در جایی که در دبیرستانها و مراکز آموزش عالی و سایر امکانات رفاهی و تربیتی تنها روی کودکان و جوانان طبقات حاکم جامعه باز است، در جایی که فرزندان توده‌های ستم‌دیده از حقوق ابتدایی خود محروم‌اند و در نهایت بخشی از خوشبخت‌ترین آنها بنا بر اجبار شرایط اقتصادی - اجتماعی و تقسیم کار نظام سرمایه‌داری به مدارس حرفه‌ای و فنی راه می‌یابند و در جایی که فقدان امکانات تربیتی، آموزشی، و فرهنگی گوناگون و پیشرفته برای بخش عظیمی از افراد زحمتکش جامعه ارتش‌ذخیره‌ی کارگران را بطور دائمی در اختیار سرمایه‌داران قرار میدهد، صحبت از "تغییر بنیادین نظام آموزشی و پاکسازی" بدون از بین بردن زمینه‌های تمایز طبقاتی جز عوامفریبی نیست.

در شرایط مشخص ایران نظیر هر جامعه‌ی بحران زده‌ی مسالهی اساسی نظام حاکم در ارتباط با نظام آموزشی، اصلاح این نظام ولی در خدمت استحکام مناسبات سرمایه‌داری، در جهت بالا بردن سطح بازدهی کار و در جهت افزایش آهنگ انباشت سرمایه به نفع سرمایه‌داران است. در چنین شرایطی مسالهی نظام آموزش، مسالهی فقدان برنامه‌ی درسی نیست بلکه مسالهی آدمهاست، آن هم نه آدمهایی که خود معلم بالفعل هستند بلکه مجموعه‌ی اجتماعی پیچیده‌ای که معلمان در حال حاضر نمایانگر آن هستند. اگر اکنون "تغییر بنیادین نظام آموزشی و پاکسازی" اخراج معلمان مترقی را به ارمان می‌آورد، بدان خاطر است که سردمداران رژیم نه قصد و نه توان پیشبرد آنچنان تغییرات اساسی را دارند که به یکباره و بطور قطعی فرهنگ جامعه را در جهت منافع زحمتکشان یعنی در جهت نابودی فرهنگ امپریالیستی در جهت تاشیرگذاری بر سر تقسیم کار، در جهت تربیت سیاسی و دادن آگاهی به زحمتکشان، دگرگون کند. رژیم جمهوری اسلامی علیرغم های و هوی زیاد در مورد تامین منافع زحمتکشان و کارگران و بهبود شرایط تحصیلی فرزندان آنها عملاً کمیت‌بودجه‌ی آموزش و پرورش را شدیداً تقلیل داده است:

"تنها پنج درصد از کل بودجه‌ی ۵۹ به آموزش و پرورش تعلق دارد که این رقم مبلغ ۱۹۴/۱۸ میلیارد ریال از بودجه‌ی سال قبل کمتر است."

(رهایی شماره‌ی ۴۰)

سخن کوتاه، اقداماتی نظیر اخراج معلمان، حفظ محتوای کتابهای درسی که پس مانده‌ی فرهنگ منحل دوران شاه است، تحت فشار قرار دادن دانش‌آموزان، عدم تغییر شیوه‌های

تدریس و تاکید یکجانبه بر روی رواج "فرهنگ اسلامی" جز آنکه تضادهای طبقاتی را تشدید کند حاصلی برای رژیم نخواهد داشت در حالیکه نیروهای چپ خواهند توانست در صورت وحدت عمل با یکدیگر شیوه‌های سرکوبگرانه‌ی هیئات حاکمه را افشا کرده و سیاستهای آنها بی اثر کنند.

## سیر مشروعه طلبی...

یک "جامعه‌ی سدرمد اسلامی" مثل حساب به هوا خواهد رفت. گفتیم که عکس این قضیه هرگز صادق نیست، بدین معنا که نیروهای باز دارنده (چه محافظه‌کار، چه واپس‌گرا) نمیتوانند برای مدتی کم و بیش کوتاه، تکامل جامعه را در مقطعی از زمان، متوقف یا منحرف کنند ولی بحکم دیالکتیک تاریخ هیچ قدرتی (چه فیزیکی چه متافیزیکی!) وجود ندارد که بتواند در زمانی طولانی با تکیه بر جهل و ناآگاهی و توهم توده‌ها و با استفاده از شیوه‌های شناخته شده‌ی فریب و تحمیل، در مقابل پویایی تاریخ سد بسازد و سکون را بجای حرکت بنشاند. وقتیکه زحمتکشان بغدرت خویش آگاهی یافتند عظیمترین سدها در مقابل اراده‌ی آنها پوشالی بیش نخواهد بود.

## ادامه دارد

توضیحات:

- (۱) تقریباً همه میدانند که نورالدین کیانوی دبیر کل حزب توده، نوه‌ی شیخ فضل الله توری است. اما کمتر کسی است که از خویشاوندی شیخ فضل الله و آیت الله خمینی با خبر باشد. در صفحه‌ی ۶ جزه‌ی کوچکی بنام "بیوگرافی و خلاصه‌ای از زندگی امام خمینی - برداشت از نهضت امام خمینی بوسیله‌ی نصرالله روحانی شهر رضائی" (بدون ذکر نام ناشر و تاریخ انتشار) موه شده‌ایم که شیخ فضل الله علاوه بر پدر بزرگی نورالدین کیانوری عموی مادر آیت الله خمینی بود.
- (۲) امروز آقای دکتر یزدی و دوستانشان در امریکا و کانادا (پس از تجلیل خمینی در تیرماه ۵۸ از بهبهانی) قطعاً قضیه‌ی گذشته‌ی خود را فراموش کرده‌اند!
- (۳) بیوگرافی نویسنده یاد شده آیت الله خمینی از قول آیت الله کاشانی نقل میکند: "تضاهاتیکه بعد از من بدرد ملت ایران بخورد، آقای خمینی است"، ص ۴۶
- (۴) جالب است که طیب رضائی بعد از اصلاحات ارضی امریکا‌ی و جریانات ۱۵ خرداد ۴۲، بطرفداری از خمینی در دادگاههای نظامی شاه به اعدام محکوم شد، ولی شعبان بی من همچنان مقرب دستگاه باقی ماند. چرا؟

